

اعتقادات؛ آداب و رسوم مغولان

مریم طحان^۱

چکیده:

با وجود این که مغولان به نوعی از فرهنگ و تمدن بی‌خبر بودند اما با این حال آداب و رسوم خاص خود را داشتند. آنها بر اساس اعتقادات و باورهایشان مراسم‌هایی را برای خدایان خود انجام می‌دادند و به واسطه زندگی عشیره‌ای و بیابانگردی، مراسم‌ها و عاداتی داشتند که باعث تمایز آنها از دیگران می‌شد. البته این رسوم و سنن به مرور و به واسطه اختلاط مغولان با اقوام دیگر، دچار تغییراتی شد؛ بعضی از آنها به کلی از میان رفت، بعضی رسوم با سنن اقوام دیگر در هم آمیخت و تغییر شکل داد و حتی بعضی از سنن آنها توسط اقوام دیگر پیگیری شد و گسترش یافت. با این حال می‌توان آن دسته از آداب و رسوم که خاص مغولان بوده و کمتر با رسوم اقوام دیگر مخلوط شده را از لابه‌لای کتبی چون سفرنامه‌ها به دست آورد. در این پژوهش سعی بر آن است که آداب و رسومی را که مخصوص قوم مغول قبل از آمیزش با اقوام هم‌جوار است بیان گردد.

واژگان کلیدی: مغولان، آیین شمینی، چنگیز خان، مارکوپولو.

۱. کارشناس ارشد تاریخ ایران اسلامی از دانشگاه امام خمینی (ره) قزوین m.tahan12@yahoo.com

از ابتدای خلقت بشر تمام اجتماعات انسانی، آداب و رسوم خاصی داشتند که بر طبق آن زندگی خود را سپری می‌کردند؛ خواه اجتماعات شهری و روستایی و یا جماعت کوچ‌نشین. در واقع رسوم و سنن از خصیصه‌های اجتماعات انسانی است و انسان‌ها بر اساس عقاید و باورهایشان و نیز به واسطه نحوه زندگی و محل سکونتشان، قواعد و مقرراتی را برای خود مشخص می‌کنند. این قواعد و رسوم می‌تواند مشترک بین همه انسان‌ها باشد و یا خاص جماعتی در یک منطقه.

مغولان نیز از این امر مستثنی نبودند و برای خود آداب و رسوم خاصی داشتند؛ هر چند واژه مغول تداعی‌کننده توحش و بربریت در ذهن است، اما حتی جوامع بیابانگرد وحشی نیز از این خصیصه اجتماعی نمی‌تواند جدا باشد. البته این رسوم و سنن به مرور و به واسطه اختلاط مغولان با اقوام دیگر، دچار تغییراتی شد؛ بعضی از آنها به کلی از میان رفت، بعضی رسوم با سنن اقوام دیگر در هم آمیخت و تغییر شکل داد و حتی بعضی از سنن آنها توسط اقوام دیگر پیگیری شد و گسترش یافت.

با این حال می‌توان آن دسته از آداب و رسوم که خاص مغولان بوده و کمتر با رسوم اقوام دیگر مخلوط شده را از لابه‌لای کتبی چون سفرنامه مارکوپولو، سفرنامه پلان کارپن، تاریخ سری مغولان و ... به دست آورد. البته کتب جامع‌التواریخ و جهانگشا نیز از اهمیت به‌سزائی برخوردار است ولی در زمان نگارش این کتاب‌ها، مغولان تا اندازه‌ای از رسوم اولیه خود دور شده بودند و به سلک مسیحیان و مسلمانان درآمده بودند.

در این تحقیق سعی شده است از منابع دست اول استفاده و بیشتر مراسم‌های مغولان ابتدایی بررسی شود.

همان‌گونه که بیان شد صحبت کردن از آداب و رسوم مغولی به دلیل آمیزش آنها با دیگر اقوام، تا اندازه‌ای مشکل است؛ چرا که آنها در مسیر حملات پی‌درپی خود با اقوام و سرزمین‌های مختلفی برخورد کردند و با توجه به این که در این برخوردها با تمدن و فرهنگ بالاتری مواجه می‌شدند به تدریج آداب و رسوم خود را کنار گذاشته و به شکل مغلوبان خود در آمدند. این مسئله حتی در زمان مغولان اولیه نیز مطرح بوده است تا

جایی که مارکوپولو می‌گوید «این مردم امروز خیلی مخلوط شده‌اند. آنها که با ختاها در ارتباطند آداب و سنن و مذهب بت‌پرستان آن‌جا را پذیرفته‌اند و آنها که با شرق در ارتباطند آداب و سنن مسلمانان را پذیرفته‌اند.» (میلیونه، ۱۳۶۹ : ۷۷)

در راستای همین تغییرات بود که چنگیز کتاب قانونی از خود به یادگار گذاشت که به «یاسای چنگیزی» شهرت یافت. در واقع در مواردی وی بعضی رسوم را رد می‌کرد و چیز دیگری را به جای آن مقرر می‌نمود که تمام این موارد بعد از مرگ چنگیز توسط جانشینان و بازماندگانش جمع‌آوری و تدوین شد و به کتاب قانون آنها مبدل گشت.

گفته شد که آداب و رسوم مغولان - و البته تمام اقوام - بستگی تام به اعتقادات مذهبی و نحوه زندگی شان دارد؛ مثلاً نحوه پرستش خدا با توجه به باورهای مغولان به گونه‌ای خاص بود یا نحوه زندگی بیابانگردی که شکار و کوچ و سختی را در پی داشت بر نوع سنن آنها مؤثر بود؛ حتی حوادث طبیعی که در منطقه جغرافیای آن‌ها رخ می‌داد ترسی را در دلشان می‌افکند که آن را نه به علت مسائل جوی و طبیعی بلکه ناشی از گناهان می‌پنداشتند و به دنبال دفع آن به واسطه جادو و قربانی و غیره بودند که به مرور زمان این رفتارها تبدیل به آداب و سنن شد و افراد موظف به رعایت آن بودند. بعضی از این سنن بدون رعایت هیچ قاعده و نظمی در این تحقیق بیان شده است که به آن می‌پردازیم.

مراسم عبادی:

مغولان هم‌چون اقوام دیگر در برابر خدایانی که می‌پرستیدند مراسم ویژه‌ای را برپا می‌داشتند و برای خدایان خود قربانی‌ها می‌کردند. البته مغولان در سیر زندگی خود ادیان مختلفی داشتند زمانی پیرو آیین شمنی بودند، مدتی به آیین بودایی و مسیحیت رو آوردند و بعدها در برخورد با دین اسلام، مسلمان شدند. در این تحقیق فقط از آداب و رسوم آنها قبل از آمیزش با دیگر ادیان بحث می‌شود.

دکتر بیانی دین مغولان را آیین شمنی دانسته که عبارت بوده است از «نوعی یگانه پرستی ناقص، که در آن ایزدان گوناگون با مرتبه‌های پایین‌تر، در نگاهداری و نظم

کائنات با خدای یکتا سهیم شناخته می‌شدند و بت‌های گوناگون به عنوان مظاهر این ایزدان پرستش می‌شده است.» (بیانی، ۱۳۷۰: ۱)

مغولان اعتقاد داشتند که خدای بزرگ در آسمان‌ها است و برای این خدا هر روز کافور می‌سوزاندند و از او برای خود درخواست سلامتی و راحتی می‌کردند. (میلیونه، ۱۳۶۹: ۷۵) اما آن‌ها علاوه بر خدای آسمان «تنگری» (Tanggeri)، خدایان دیگری را نیز می‌پرستیدند. در برابر تنگری خدایی بود به نام «ایتوگن» که الهه زمین و فراوانی بود. «این دو خدا با خدایان خورشید و ماه و نیروهای طبیعت و روح کوه‌ها و رودهای مقدس و روح سران قبیله نیاکان پرستیده می‌شدند و نظرشان را با فرمانبرداری و پیشکش کردن خوراک و نوشابه که گاهی متضمن قربانی آدمیان و جانوران می‌شد جلب می‌کردند.» (ویلتس، ۱۳۵۲: ۴۲) مغولان بت‌های نم‌دین و نیز بت‌هایی از دیگر مواد می‌ساختند و اعتقاد داشتند که ارواح در آن‌ها مقیمند؛ سپس آنها را در درون یورت به عنوان خدایان پشتیبان قبیله نگاه می‌داشتند یا در بیرون یورت برای پرستش همگان می‌گذاشتند. (همان جا)

طبق گفته مارکوپولو، مغولان به خدای دیگری به نام «ناتیگای» (Natigai) (بت بزرگ مغولان) اعتقاد داشتند و چنین می‌گفتند که او خدای زمین و حامی فرزندان، دام‌ها و محصولاتشان است. «تاتارها به این خدا ایمان بسیار دارند و به وی احترام زیادی می‌گذارند و همه کس پیکره این بت که از کرک و پارچه ساخته شده را در خانه نگهداشته و در مقابل آن به دعا و نیایش می‌پردازند. در خانه نزدیک پیکره این بت، پیکره‌های زن و بچه‌های آن را نیز قرار می‌دهند به طوری که پیکره زن در سمت چپ و پیکره بچه‌ها در مقابل وی قرار گرفته و سپس به ستایش آنها می‌پردازند. هنگام غذا خوردن ابتدا قطعه‌ای گوشت چربی دار را در روی لب‌های این پیکره (بت) و زن و بچه‌هایش می‌کشند کمی از شوربای خود را در کنار در برای ارواح درگذشتگان خود می‌پاشند چه معتقدند که به این ترتیب خدا و خانواده‌اش نیز سهمیه‌شان را گرفته‌اند و پس از انجام این مراسم خود شروع به خوردن و نوشیدن می‌کنند.» (میلیونه، ۱۳۶۹: ۷۶ - ۷۵)

خدای دیگر «ناگی» (Naagi) (خدای زمین) بود که در نزد مغولان پس از آسمان اهمیت داشت چرا که آن‌ها معتقد بودند انسان‌ها از زمین برخاسته‌اند و زمین را مادر

می‌خواندند. (بیانی، ۱۳۷۰: ۲) مغولان علاوه بر آسمان و زمین، تمام مظاهر طبیعت مثل ماه، خورشید، آتش، آب و ... را می‌پرستیدند و برای آن‌ها احترام و ارزش قایل بوده و برایشان خوراک و نوشابه نثار می‌کردند. (کارپن، ۱۳۶۳: ۳۹) کوه نیز نزد آنها مفهوم خاصی داشت چرا که باعث تقرب به تنگری و نزدیکی به آسمان می‌شد. (گروسه، ۱۳۶۸: ۳۶۱ و مورگان، ۱۳۸۰: ۵۴)

شایان ذکر است که مغولان بت‌هایشان را از سنگ نمی‌ساختند بلکه آن‌ها را از کرک و پارچه می‌دوختند « برای درست کردن این گونه بت‌ها، همه زنان بزرگان قبیله در چادری گرد هم می‌نشستند و با احترام زیاد دست به کار دوختن آن می‌کردند. پس از پایان کار، گوسفندی را کشته و گوشت وی را می‌خوردند و استخوان‌های گوسفند را در آتش می‌سوزانند. » (کارپن، ۱۳۶۳: ۳۸-۳۷)

هر فرد مغولی برای خود لوح مخصوصی داشت که ناظر به خدای یگانه بود و روی آن کلماتی چون: «آسمان، عرش اعلی، خدای قادر متعال و نظایر آن نگاشته شده بود و آن را در بالای دیواره چادر نصب می‌کرد. هنگام عبادت ابتدا جلوی آن لوح بخور می‌سوزانید و سپس دست‌ها را به حالت دعا و نیاز رو به آسمان بلند می‌کرد، سه مرتبه به سجده می‌افتاد و از خدای ناپیدا طلب رحمت و آمرزش می‌کرد. » (بیانی، ۱۳۷۰: ۵)

در خصوص محل اجرای مراسم مذهبی مغولان چادرنشین، به سبب تنگدستی و کمبود لوازم مناسب، این گونه مراسم‌ها بدون معبد و محراب انجام می‌شد؛ ولی گاهی مغولان بر روی توده سنگ‌ها یا بر فراز تپه‌ها می‌رفتند، چرا که آن‌جا این امکان را برایشان فراهم می‌کرد که منظره آسمان را بی‌مانع ببینند، در این حالت قربانی‌هایی که می‌کردند رنگ تقدس به خود می‌گرفت. (ساندرز، ۱۳۸۳: ۲۵)

همان‌طور که رفت مغولان برای خدایان خود قربانی می‌کردند؛ مهم‌ترین قربانی آنها اسب بود که حکم گران‌بهاترین دارایی ایشان را داشت « قربانی کردن یک وزرای سیاه و یک اسب سفید به سنت مغول برای آسمان و زمین و اجداد و ... » (گروسه، ۱۳۸۴: ۲۱) البته قربانی آنها محدود به این کار نبوده بلکه آنها نخستین شیر مادیان را به پای بت می‌ریختند؛ هم چنین در آغاز خوردن و نوشیدن، چیزی از خوراک و آشامیدنی خود را به بت تعارف می‌نمودند. مغولان هر گاه چارپائی را می‌کشتند، قلب آن را در

بشقابی نهاده و به بت چادر تعارف می‌کردند و آن را از فردای آن روز در جلوی بت بریان نموده و می‌خوردند. از آن جایی که اسب در نزد مغولان از اهمیت بالایی برخوردار بود اگر آسیبی به آنها هدیه می‌شد، کسی تا مرگ آن حیوان حق سوار شدن بر آن را نداشت. چارپایان هدیه شده اگر به قصد خوردن گوشت آن بود، کسی حق خرد کردن و شکستن استخوان‌های آن را نداشت، بلکه آن را در آتش می‌سوزاندند. افزون بر آن، آنها بر این بت‌ها هم‌چون بر خدا، رو به آفتاب نموده سجده می‌کردند. (کارپن، ۱۳۶۳: ۳۸)

در خصوص آداب و رسوم مذهبی مغولان بحث بسیار است که این به دلیل تنوع خدایان آنها می‌باشد که بیان آن در این مقال نمی‌گنجد. اما یکی از جالب توجه‌ترین سنت آنها نحوه عبادت و اظهار بندگی و خشوع در مقابل خدایان است. به عنوان نمونه در خصوص تموچین چنین آمده است: «...این را گفت و روی به طرف خورشید کرد، کمر بند خود را به گردن آویخت، کلاهش را به دست گرفت و در حالی که به سینه خود می‌کوبید ۹ بار رو به خورشید سجده کرد، دعا نمود و شراب به زمین ریخت.» (یوان چائو، ۱۳۸۲: ۵۲) مغولان با همین اعتقاد و روش قبل از اقدام به جنگ (گروسه، ۱۳۶۸: ۳۶۰) به عبادت مشغول می‌شدند و از تنگری درخواست کمک می‌نمودند. این روش عبادت یکی از مطرح‌ترین رسوم مغولان است که در اکثر منابع، به کرات به آن اشاره شده است. در واقع در نزد مغول بستن کمر و گذاشتن کلاه بر سر، به نوعی معرف آزادی فردی بوده است. (تسف، ۱۳۷۶: ۵۵)

رسم آندا:

مغولان رسم بستن عهد برادری و برادرخواندگی را آندا می‌گفتند. «هنگامی که تموچین ۱۱ سال داشت، جاموقه به تموچین یک استخوان (قاب) آهو داده بود و تموچین (نیز در عوض به او) استخوانی داده بود، که آن را مس اندود کرده بودند. (به این ترتیب) یکدیگر را آندا خوانده بودند. چون آندا شدند، با این قاب‌ها روی یخ‌های انون بازی می‌کردند. این بود طریق آندا شدن ایشان. سپس در بهار، هنگامی که به اتفاق هم با کمان‌های کوچک چوبی شکار می‌کردند، جاموقه که (با یک تیر) دو شاخ یک گاو نر دو ساله را به یکدیگر دوخته و آنها را سوراخ کرده بود، آن تیر خارق‌العاده خود را به

تموچین داد. تموچین در عوض تبری به او داد که در انتهای آن، دکمه‌ای از (چوب) سرو کوهی داشت، و خود را آندا خواندند. این بود طریقی که برای دومین بار ایشان یکدیگر را آندا خواندند. (تموچین و جاموقه) سخنان قدیمیان و پیران را که گفته‌اند " آنداها زندگی مشترک دارند و یکدیگر را ترک نمی‌کنند" پذیرفته بودند. «(یوان چائو، ۱۳۸۲: ۶۰) این مهم‌ترین متن تاریخی در خصوص رسم آندا در میان مغولان می‌باشد. در میان کوچ‌نشینان، آندا پیمان مهمی بود که میان اعضای طوایف مختلف بسته می‌شد و وفاداری میان برادران سوگند خورده حتی از پیوند خونی عمیق‌تر بود. آندا غالباً با نوشیدن مایعات از ظرفی که چند قطره از خون دو طرف پیمان در آن آمیخته شده بود، تحکیم می‌یافت. هدایایی از قبیل لباس یا اسب نیز میان برادران سوگند خورده رد و بدل می‌شد. (مری هال، ۱۳۸۰: ۲۸)

رسم سوگند خوردن:

سوگند در نزد مغول "مرگوکا" خوانده می‌شد و اهمیت بسیار داشت «... و با هم دیگر سوگندی که میان مغولان از آن بزرگ‌تر نیست، خورده، و آن سوگند چنان است که اسب ایغروگا و یوکا و قوچ و سگ نر را به اتفاق به شمشیر بزنند و گویند: ای خدای، و ای آسمان و ای زمین! بشنو که ما چنین سوگندی می‌خوریم و آنها اصول و فعل این حیواناتند. اگر ما به سخن خود نرسیم و عهد بشکنیم هم‌چون شویم که این حیوانات.» (فضل الله همدانی، ۱۳۳۸: ۲۷۴) در ظفرنامه این سوگند به نظم آمده است:

بخوردند سوگند بر دین خویش بکردند عهدی بر آیین خویش

۴

و اسب و گاو و قوچ آوردند و یک یک کشتند و گفتند اگر ما خلاف عهد کنیم هم‌چنین کشته شویم.

که نزدیک آن قوم پرخاش خر نبد هیچ سوگند از این سخت‌تر (یزدی، ۱۳۸۷: ۷۳)

رسم کاسه گرفتن:

زمانی که یک خان مغول می‌خواست کسی را مورد لطف و مرحمت کامل خود قرار دهد به دست خود کاسه‌ای (به مغولی ایاغ) از شراب انگور یا شراب شیر مادیان (قمیز) می‌داد. شخصی که مورد این لطف واقع می‌شد کاسه مرهمتی را می‌گرفت و پس از

ادای چوک (زانو زدن) آن را به یک جرعه می‌نوشتید. رسم کاسه گرفتن و کاسه دادن از مهم‌ترین آداب معمول مغول بوده و در موقع عقد صلح و قرارداد طرفین مقداری طلا در شراب حل کرده می‌نوشتیدند. (اقبال آشتیانی، ۱۳۷۶: ۴۸ و قدیانی، ۱۳۸۴: ۸۴) نیز اشاره شده که مغولان در زمان پیروزی دست افشانی کرده با صدای بلند لفظ "مریو" بر زبان می‌راندند و در حین شادی کاسه می‌گرفتند. (آیتی، ۱۳۷۲: ۸۰)

مراسم برگزیدن خان:

مغولان را رسم بر این بود که بعد از مرگ خان، بزرگان و فرماندهان در مجمعی به نام "قوریلتهای" جمع شده و خان جدید را برمی‌گزیدند «در ابتدا به اشاره منجمان و قامان، روز مسعودی را اختیار کردند» (اقبال آشتیانی، ۱۳۷۶: ۸۸) و سپس بر عادت قدیم کلاهها از سر برداشته و کمرها بر دوش افکندند و «جغتای دست راست و اوکتین دست چپ گرفتند و او را به عزیمت رأی پیر و تأیید بخت جوان بر مقرر سریر استقرار دادند و الغ نوین (لقب تولی خان) کاسه داشت. و ۳ نوبت تمامت حاضران اندرون و بیرون بارگاه زانو زدند و دعاها گفتند و ملک را به خانیت او مبارک باد. ... و بر قرار رسم مألوف تمامت پادشاه زادگان در خدمت و بندگی قآن بیرون اردو ۳ نوبت آفتاب را زانو زدند و باز در اندرون اردو آمدند و مجلس طرب و لهو آراستند.» (جوینی، بی تا: ۱۴۸-۱۴۷) در این مراسم مغولان کارهایی را که در مقابل خدایانشان انجام می‌دادند را به اجرا در می‌آوردند اما در این بین از مردگان خود نیز غافل نبودند و امور دیگری نیز برای شادی آنها انجام می‌دادند به طور نمونه «چون از کار جشن و مواهب رغایب پرداخت به رسم و آذین (آیین) فرمود تا ۳ روز بر تعاقب جهت روان چنگیز خان طعامها ساختند و از ابکار ماه پیکر، لطیف منظر، خوش مخبر، شیرین جمال، ملیح دلال، ظریف حرکات، نغز سکنات که وعد المتقون؛ ۴۰ دختر را از نسل امرا و نویان که ملازم خدمت بودند اختیار کردند و جواهر و حلی و حلل بسیار بر ایشان بستند و جام‌های گرانمایه پوشیده با اسبان گزیده نزدیک روح او فرستادند.» (همان، ۱۴۹)

از جمله اقدامات مغول در مقابل سلاطین و خانان خود زانو زدن بود که به آن "چوک" می‌گفتند و آن علامت اظهار احترام نسبت به خان بود و ترتیب آن این که در موقع

ادای خدمت و احترام یکی از زانوها را بر زمین می‌زدند و آرنج خود را به زمین متوجه می‌ساختند. (اقبال آشتیانی، ۱۳۷۶: ۸۸) هم‌چنین گفته شده که بعد از انتخاب خاقان جدید به فرمانروایی، وی را «روی قالیچه‌ای نم‌دین می‌نشاندند و ۹ دور بر گرد اردوگاه می‌گرداندند و در هر دور، ماموران و افسران او به نشانه فرمانبرداری، در برابرش سر تعظیم فرود می‌آوردند. سرآورده او رو به سوی خاور باز می‌شد این هم به نشانه گرامیداشت آن قسمت از آسمان بود که از آن خورشید بر می‌خاست. او هم‌چنین دیدار سالانه‌ای از یک تپه مقدس می‌کرد تا برای ارواح نیاکان خود قربانی کند.» (ساندرز، ۱۳۸۳: ۳۰)

مراسم پذیرش سفرا:

پذیرش سفرا نزد مغولان از اختیارات انحصاری فرمانروا نبود. شاهزادگان و وزراء نیز مجاز بودند که سفرای خارجی را به حضور بپذیرند؛ اما این اختیار ظاهراً هیچ‌گاه به حکام داده نمی‌شد. هم‌چنین مغولان عدم تعرض به سفرا را وظیفه‌ای مقدس می‌دانستند و حتی برای ایلچیان و مبلغین دینی که هیچ‌گونه ادعای سفارت نداشتند حقوق مخصوص سفرا را قائل می‌شدند. (اشپولر، ۱۳۸۴: ۳۶۳-۳۶۲) بزرگ‌ترین دلیل این ادعا واقعه قتل سفیران چنگیز به دربار سلطان محمد خوارزمشاه بود که قتل رسول خان در اترار و نیز تراشیدن ریش همراهان او - با توجه به این که تراشیدن ریش اهانت بسیار بزرگی نسبت به یک مرد محسوب می‌شد - چنان خشم و نفرت چنگیز را برانگیخت که وی به گریه افتاد. اشک وی نمودار انتقامی سخت بود که در دل وی ریشه دوانید. (بیانی، ۱۳۷۹: ۳۷)

در هنگام حضور سفرا در دربار، تشریفات خاصی رعایت می‌شد کارپنی در این خصوص چنین می‌گوید «نخست او را از میان دو کانون آتش گذراندند و سپس خواستند او را وادار نمایند که رو به خورشید نموده و بر پیکره چنگیز خان سجده نماید.» (کارپن، ۱۳۶۳: ۳۸) وی در ادامه می‌افزاید بعد از پاک شدن توسط آتش، می‌بایست آئین سلام را بجا می‌آوردیم و آن بر این است که «باید ۳ بار تعظیم نموده و زانوی چپ را در جلوی در ورودی به زمین زده و به ویژه باید احتیاط نمود که پا را بر روی درگاه

نگذاریم، چون کسی که پای خود را بر روی درگاه بزرگان تاتار بگذارد، در حکم توهین سختی بوده و مجازات او مرگ می‌باشد.» (همان، ۹۲-۹۱) رسم دیگر آن‌ها دادن هدایای گرانبها در زمان شرفیاب شدن است.

چون سفیر به دربار فرمانروا می‌رسید، او را به خرج دولت در ساختمانی که سفرای دیگر نیز در آن‌جا مسکن داشتند جا می‌دادند. اما گاهی نیز سفرا ناگزیر بودند در خیمه‌های بسیار کوچک و محقر و ناراحت‌کنی گزینند. (اشپولر، ۱۳۸۴: ۳۶۴) برطبق گزارش کارپنی از نمایندگان دولت‌های خارجی به طور محدود پذیرایی می‌شد «سفیران خارجی که در راه دربار مغولان می‌باشند از لحاظ خوراک و چارپایان در سختی و تنگدستی هستند، چون کمک مردم بسیار ناچیز و پست می‌باشد، به ویژه اگر پیش شاهزادگان باشند و اگر ماندن آنها دراز زمان گردد، برای ۱۰ نفر به اندازه خوراک ۲ نفر بیشتر دریافت نمی‌کنند و حتی در سرای شاهزادگان و یا هنگام مسافرت روزی یک بار بیشتر به سفیران خوراک نمی‌رسد و آن هم اندک مقدار. اگر در راه حادثه ناگواری پیش آید، نزد کسی نمی‌توان شکایت نمود، تنها بردباری است که باید در پیش گرفت. از این گذشته مغولان همواره پیشکش و هدیه‌های زیادی برای شاهزادگان و دیگران، چه برای بزرگان و چه برای کوچکان خود درخواست می‌نمایند. اگر خواهش آن‌ها برآورده نشود، آن‌گاه شما را به تحقیر گرفته و جزء آدم به شمار نمی‌آورند. ... اگر سفیری بخواهد در ماموریت خود کامیاب شود، می‌باید هدایای هرچند بیشتری به آنها بدهد.» (کارپن، ۱۳۶۳: ۵۹-۶۰) با توجه به گزارش کارپنی مشخص می‌شود که اهمیت سفرا نزد مغول فقط در جهت مصونیت آنها از کشته شدن بوده است ولی به آنها ارزش زیادی نمی‌دادند.

کودکان و نحوه برخورد با آنان: علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

در باب کودکان مغول اولین و مهم‌ترین مسئله، همان نام‌گذاری اطفال بود که مراسم خاصی داشت و تا حدی با خرافات و آیین مذهبی آنان گره خورده بود. نام‌گذاری نوزاد معمولاً از روی نخستین شیء که به خانه وارد می‌شد (اشپولر، ۱۳۸۴: ۱۹۸) مثل غازان (کتوری)، توشی (مهمان ناخوانده) و خربنده صورت می‌گرفت؛ نیز اسامی قبایل مغلوب را

بر کودکان می‌نهادند و یا نام یکی از دوستان پدر را بر نوزاد می‌گذاشتند. (همان، ۱۹۹). البته مراسم نام‌گذاری زمانی صورت می‌گرفت که یک سال از عمر فرزند گذشته بود. (میرخواند، ۱۳۸۰: ۳۷۴۳ و خواندمیر، ۱۳۵۳: ۷)

تغییر نام نیز در میان مغولان امری مرسوم بود؛ در چند حالت مغولان نام خود یا فرزندان‌شان را تغییر می‌دادند مثلاً بعد از تغییر دین و مذهب، الجایتو (نیکلا - محمد)، غازان (محمود) و ... هم‌چنین اگر یک نام برای شخصی آمد نداشت و وی دچار عارضه و اتفاق ناگواری می‌شد و نیز اگر یکی از مشاهیر پیش از سن کهولت در می‌گذشت، اطلاق نام وی بر نوزادان ممنوع می‌گشت و به هم نام‌های او نیز دستور داده می‌شد تا نامشان را تغییر دهند. اما این اصل که پس از مرگ یک بزرگ، نام وی تا ۳ نسل ممنوع باشد به گواهی تاریخ در عمل همیشه مراعات نشده است. (اشپولر، ۱۳۸۴: ۲۰۰-۱۹۹)

هم‌چنین رسمی در میان مغولان درباره کودکان بوده است مبنی بر این که «اول بار که کودکان شکار کنند انگشت ایشان را "جامیشی" کنند یعنی به گوشت و چربی بمالند.» (میرخواند، ۱۳۸۰: ۳۸۹۰) از دیگر رسوم آنها است که هنگامی که پسری به دنیا می‌آید شمشیری به پهلویش می‌بستند که کنایه از قدرت، مردانگی و جنگاوری بوده است. (بیانی، ۱۳۷۰: ۱۶) هم‌چنین رسم دیگری بیان می‌کند که «ابوسعید) چون ۵ ساله شد مجموع خواتین و شهزادگان و امراء و ارکان دولت بر درگاه امیر سونج جمع آمدند و چنان‌چه آیین مغول است، در خوب‌تر ساعتی شهزاده را بر اسب دولت سوار کردند و روی اسب به جانب مشرق کرده قدحی قمیز در پال و کفل اسب پاشیدند و شهزاده را در آن سال امراض مختلفه از آبله و غیر آن طاری شد و حق تعالی شفا بخشید.» (سمرقندی، ۱۳۷۲: ۵۳)

درخصوص تربیت کودکان و این که آن‌ها را به سختی و مشقت عادت می‌دادند آمده که اطفال را به محض این که از شیر مادر می‌گرفتند و به خوردن شیر مادبان می‌پرداختند، آنان را به حال خود گذاشته و رها می‌کردند. در چادرها هرکس جای مشخصی داشت؛ اطراف آتش مخصوص مهمانان یا دلاوران سالخورده بود، زنان در سمت چپ چادر، لکن قدری دور از آتش حق نشستن داشتند، اما برای اطفال چه دختر و چه پسر جایی معین نبود، هر جایی که می‌توانستند خود را جای می‌دادند و به

همین قسم غذای اطفال معلوم نبود. اول مردان دست به طعام می‌بردند بعد دیگ را به پیرمردان و زنان می‌دادند، استخوان و اعصاب حیوان به اطفال می‌رسید و بر سر آن نزع می‌کردند. (هارلد لمب، ۱۳۸۱: ۹) در واقع کودکان مغول با سختی بزرگ می‌شدند و برای زندگی پر از حادثه آینده آمادگی لازم را پیدا می‌کردند در نتیجه سربازان مقاوم و سخت کوشی می‌شدند که تحمل همه گونه مشقت در جنگ و گرسنگی و ... را داشتند. کارپنی می‌گوید «فرزندان آنها از ۳ سالگی اسب سواری می‌نمایند از همین سن به آنها تیر و کمانی هم اندازه خودشان می‌دهند که تیراندازی را یاد بگیرند همه آنها بسیار چابک و پردل هستند.» (کارپن، ۱۳۶۳: ۴۹) فرزندان مغول علاوه بر تحمل مشقات، از همان ابتدا فنون جنگ‌آوری و دلیری را نیز آموزش می‌دیدند و این دلیل مهمی برای موفقیت آنها در جنگ‌ها بود.

مراسم ازدواج:

مغولان در مسئله ازدواج نیز آداب و رسوم خاص خود را داشتند. در میان مغولان نیز مثل دیگر اقوام، چند همسری امری رایج بود. «هر مردی هر چند زن بخواهد می‌تواند بگیرد حتی اگر تعدادشان به صد نفر برسد.» (میلیونه، ۱۳۶۹: ۳۴-۳۳) ولی همیشه اولین همسر به منزله بزرگ‌تر سایر زن‌ها بوده است. (ولادیمیر تسف، ۱۳۸۳: ۸۱) مغولان عادت داشتند که برای پسران خود خارج از قبیله خویش زن می‌گرفتند. رعایت اصول اگزوگامی (Exogamie) (عدم ازدواج‌های فامیلی یا برون همسری) مغولان را ناگزیر به جست‌وجو و انتخاب همسر در قبیله دیگر می‌کرد (گروسه، ۱۳۸۴: ۲۱) خواه به صورت یک معامله (ازدواج تموچین) (ولادیمیر تسف، ۱۳۷۶: ۵۵) و خواه با ربودن همسر (ازدواج یسوکای). (مری هال، ۱۳۸۰: ۲۸)

مغولان در کودکی و در سنین پایین ازدواج می‌کردند مثلاً تموچین در ۹ سالگی و نیز تولوی. فرستادن پسر برای زندگی با والدین همسر آینده به مدت یک سال پیش از آن که ازدواج کنند رسمی فراگیر در میان کوچ‌نشینان مغول بود؛ خانواده عروس بر این کار به عنوان روشی برای تأیید پرداخت جهیزیه که همراه با دخترشان می‌دادند، پافشاری می‌کردند. (همان، ۲۹) «یسوکای فردای همان روز بورته را برای پسرش خواستگاری

کرد و چون جواب مساعد شنید اسب خود را به عنوان هدیه عروسی تقدیم کرد و تموچین را به منزله داماد (کورگان - Kurgan) آینده نزد او گذاشت. این کار بنا بر رسم مغول‌ها به منزله توافق وی در امر آمیزش با خانواده دائی ساچان بود.» (ولادیمیر تسف، ۱۳۷۶: ۵۶)

در میان مغولان رسم بر این بود که هنگام زناشوئی داماد باید بابت عروس پول گزافی بپردازد (کارپن، ۱۳۶۳: ۳۴) - چند رأس گاو و گوسفند - (گروسه، ۱۳۶۸: ۳۳۷) در حالی که زن هیچ چیز به مرد نمی‌پرداخت. اما جوینی می‌گوید «لااقل در خانواده‌های متمکن دادن جهیزیه کامل به عروس متداول بود.» (جوینی، بی تا، ۲۰۰)

هم‌چنین نزد مغول رسم بر این بود که داماد فردای روز عروسی برای پدر خود هدیه می‌برد. (یوان چائو، ۱۳۸۲: ۴۹) نیز در موقع معرفی عروس به مادر شوهر، مراسمی انجام می‌گرفت و عروس از طرف خود هدایایی به وی تقدیم می‌کرد که شیتکول (Shitkul) خوانده می‌شد سپس پدر و مادر دختر وی را تا اردوی پسر همراهی می‌کردند. (ولادیمیر تسف، ۱۳۸۳: ۸۱)

در میان مغولان هم‌چنین رسم بود که هر مرد می‌توانست با هر زنی از خانواده خود به جزء با مادر و خواهر زناشوئی نماید. «ازدواج با خواهر نامادری ولی پدری در میان آنها رواست حتی با زن پدر. پس از مرگ برادر مهتر، می‌تواند زنان وی را به همسری خود بگیرد.» (کارپن، ۱۳۶۳: ۳۴) در این خصوص حتی ممکن بود پس از مرگ پدر، بر سر تصاحب زوجه‌های آن نزاع رخ دهد «پس از مرگ اینانچ بیلگا، بین دو پسر او برای تصرف یکی از زوجه‌های پدرشان آتش نفاق مشتعل شده بود.» (گروسه، ۱۳۶۸: ۳۳۷)

در موردی دیگر آمده که «منکو همسران سلف خود کیوک را میان شاهزادگان تقسیم کرد.» (جوینی، بی تا: ۲۸)

نزد مغولان گاه ازدواج به منزله اتحاد دو قبیله صورت می‌گرفت. افراد ایلاتی که چنین رسمی داشتند نام قودا (Quda) به خود می‌دادند. (ولادیمیر تسف، ۱۳۷۶: ۷۸)

اما یک رسم و سنتی عجیب در میان مغولان وجود داشت که توجه مارکوپولو را به خود جلب کرده بود و آن ازدواج دو فرزند مرده از دو خانواده بود «بسیاری اوقات دو پدر، یکی پسری ۴ سال یا کمی بزرگ‌تر و دیگری دختری به همین سن و سال را از دست

می‌دهند. در این موقع آن دو پدر تصمیم می‌گیرند که بچه مرده خود را به ازدواج با یکدیگر درآورند. پس قباله ازدواجی به نام این دو بچه نوشته و آن را می‌سوزانند چه معتقدند دودی که از این آتش به آسمان می‌رود در دنیای دیگر به فرزندانشان می‌رسد و آنها زن و شوهر خواهند شد. به این ترتیب جشن‌های بزرگی برپا کرده و اغذیه بسیاری را برای عروس و داماد که در دنیای دیگر هستند آماده می‌کنند. عکس‌های بردگان، اسب‌ها و شکل پارچه‌های ذی‌قیمت و سکه‌های طلائی و وسائل خانه را روی کاغذ می‌کشند و می‌برند و سپس این شکل‌های کاغذی را نیز می‌سوزانند و معتقدند که فرزندانشان در دنیای دیگر دارای همه این وسائل خواهند شد. پس از انجام این مراسم دو خانواده رسماً با یکدیگر فامیل می‌شوند، درست مانند آن که فرزندانشان زنده هستند.» (میلیونه، ۱۳۶۹: ۷۸)

مراسم جشن و سرور:

مغولان طی سال جشن‌های متعددی داشتند که هر یک به مناسبتی و با تشریفاتی خاص برگزار می‌شد. بنابر رسم مغول می‌بایست هر رهگذری در جشن شرکت کند «یسوکای بهادر به منظور رفع خستگی و یا ابراز دوستی در نزد تاتارها توقف کرد و توسط آنها مسموم شد.» (ولادیمیر تسف، ۱۳۷۶: ۵۷)

از جمله اعیاد مغولان جشن کوچکی بود که در آغاز هر ماه برای بت‌های خود ترتیب می‌دادند، به این‌گونه که «در آن روز هیچ بیگانه‌ای حق ورود به چادرها را نداشت. هر کس بت‌های خود را دایره‌وار می‌چید و در برابر آنها تعظیم و ادای احترام می‌کرد.» (بیانی، ۱۳۷۰: ۱۱)

عید سال نو مغولان در ماه فوریه آغاز می‌شد در این روز طبق سنن، خان بزرگ و همه رعایایش از زن و مرد، لباس سفید می‌پوشیدند چرا که به عقیده آنها لباس سفید خوشبختی، خوش حالی و نیک‌بختی می‌آورد. همه مردم برای خان هدایای بی‌نظیر و چشم‌گیر می‌فرستادند تا او در تمام سال مالک گنجینه‌ای گرانبها و بسیار بوده و شاد باشد. نیز مردم در این روز به هم هدایائی سفید رنگ می‌بخشیدند. (میلیونه، ۱۳۶۹:

۱۰۴-۱۰۳)

هم‌چنین مغولان برای برگزاری جشنی به مناسبت پیروزیشان «اسیران را زیر الوارهای سنگینی قرار داده و خود بر روی الوارها می‌نشستند. آن‌گاه جشن خود را برپا کرده و شادی کنان از ناله‌های دشمنان خود که در حال جان‌کندن بودند، لذت می‌بردند.» (مری‌هال، ۱۳۸۳: ۶۶)

مراسم آشتی کردن:

مغولان برای آشتی کردن نیز شیوه خاص خود را داشتند آنها به عنوان وثیقه عفو و آشتی «در شاخ گاوی مقداری از خون خود را برای (قاسار) فرستادند به منظور آن‌که خون با نوشیدنی قاسار مخلوط شده و هم‌خون او گردد.» (گروسه، ۱۳۸۴: ۱۱۰)

انواع گناه و مجازات:

گرچه مغولان قانون و آیین زندگی برای دوری از گناه را نداشتند ولی آداب و سنت‌هایی داشتند که خود و نیاکانشان برای دوری از آن‌چه آن‌ها گناه می‌نامیدند بکار می‌بردند. برخی گناهان از منظر مغولان عبارتند از: «یکی از گناهان گذاشتن کارد در آتش و یا بازی کردن آتش با کارد است. دیگری بیرون آوردن گوشت با کارد از درون دیگ است و یا به کار بردن تبر در نزدیکی آتش می‌باشد. دیگر تکیه دادن بر شلاق اسب است و یا با شلاق پیکان را دست‌کاری کردن، گرفتن و کشتن بچه گنجشک و شلاق زدن اسب با لگام و مهار و شکستن یک استخوان با استخوان دیگر و نیز ریختن شیر و یا خوراک و نوشابه بر روی زمین است دیگر آن‌که اگر کسی لقمه‌ای را به کسی بدهد و آن لقمه از گلو پایین نرفته و از دهان دفع شود، آن‌کس را گرفته و از سوراخی که در پایین چادر وی تهیه کرده‌اند می‌گذرانند و سپس بدون هیچ رحمی او را می‌کشند. از گناهان دیگر لگد زدن بر پیشگاه چادر بزرگان می‌باشد که پاداش آن مرگ است.» (کارپن، ۱۳۶۳: ۴۰) در عین این حال و برعکس موارد مذکور، کشتن انسان و غارت اموال دیگران و ... برای آنها گناه محسوب نمی‌شود.

مارکوپولو می‌گوید «اگر مردی دزدی کوچکی بکند که مجازات مرگ برای آن زیاد باشد باید به ۷، ۱۷، ۲۷ یا ... ضربه تازیانه محکوم می‌شود به نسبت سنگینی بزه تعداد ضربات شلاق ده‌ده زیاد می‌شود. اگر کسی اسبی و یا چیزی که مجازاتش مرگ است

بدزد وی را با ضربات شمشیر قطعه قطعه می‌کنند. اما اگر دزد بتواند تاوان شیء تا ۹ برابر ارزش آن پرداخت کند از مرگ معاف می‌شود.» (میلیونه، ۱۳۶۹: ۷۸-۷۷)

هم‌چنین در اعتقادات مذهبی مغولان نجابت و پرهیز از دروغ و تقلب و دزدی، مقامی مهم و بزرگ داشت. اگر از کسی خلافتی از این گونه سر می‌زد، و می‌بایست گناه یا بی‌گناهی او ثابت شود متهم را بر بزی می‌نشانند و اورادی می‌خوانند. بز که به صدا در می‌آید، از نوع آن صدا در می‌یافتند که متهم گناهکار است یا بی‌گناه. البته این رسم در مورد گناهان کوچک بود و در مورد گناهان بزرگ با عبور از آتش موضوع را به آزمایش می‌گذارند. (بیانی، ۱۳۷۰: ۱۵)

از آن جایی که سزای بدکاری زیر دستان نسبت به روسا ریختن خون آنان بود، هر یک از افراد مغول برای ابراز وفاداری، نوک انگشت خود را با کارد می‌برید و ظرفی کوچک از خون خود پر می‌کرد و برای خان یا رئیس می‌فرستاد و بدین ترتیب سوگند می‌خورد که اگر خلافتی از وی سر زند، باید چنین خونس ریخته شود. (همان، ۱۸)

از جمله گناهان دیگر ذبح گوسفند بود. «از ابتدا کار یاسا داده بودند که هیچ‌کس گوسپند و دیگر حیوانات مأکول اللحم را حلق نبرند و به رسم ایشان، سینه و شانه بشکافند.» (فضل الله همدانی، ۱۳۳۸: ۴۸۸) در واقع مغولان برای عدم رعایت برخی آداب کشتار و طهارت مثل گناهان زنای محصنه، دزدی و قتل یکی از مغولان، مجازات مرگ را پیش بینی می‌کردند؛ ولی در عوض قتل یک مسلمان، فقط پرداخت ۴۰ بالش جرمه را در پی داشت. البته کشتار گوسفندان طبق مراسم اسلامی نیز در فضای سر بسته و مخفیانه مجاز بود. (اشپولر، ۱۳۸۴: ۳۷۸)

انواع اعدام:

از آن جایی که مغولان عقیده داشتند که روح در خون جای دارد در خونریزی دقت می‌کردند و معمولاً نزدیکان خان‌ها را به هنگام ارتکاب جرم و محکومین بزرگ و نیز دشمنی را که شخصی مهم و بزرگ بود به گونه‌ای می‌کشتند که خونس ریخته نشود و روح از بدن او خارج نگردد. به عنوان نمونه، قتل خلیفه به دستور هلاکو «پادشاه به قتل او حکم داد عرضه داشتند که شمشیر را نمی‌توان به خون او رنگین کرد. پس او را در

نمد پیچیدند و چون نمد مالان بمالیدند تا اعضاء تن او خرد کردند و او دار فانی وداع گفت.» (آیتی، ۱۳۷۲: ۳۰)

انواع دیگر کشتن عبارت بود از شکستن پشت متهم (ساندرز، ۱۳۸۳: ۵۹) دو نیمه کردن پیکر (مثل رشید الدین فضل اله) (همان، ۱۴۱) پیچیدن در نمد و انداختن در آب (بناکتی، ۱۳۷۸: ۳۹۳) پر کردن دهان با سنگ (جوینی، بی تا: ۲۴۲) دوختن متهم بر خر چوبین (میرخواند، ۱۳۸۰: ۳۷۷۰) و نیز دوختن منافذ علوی و سفلی (فاطمه خاتون). (همان، ۳۹۴۰ و جوینی، بی تا: ۲۰۱ و ویلتس، ۱۳۵۳: ۹۵)

قانون ارث:

میان مغولان، اعتبار فرزندان یک پدر به نسبت مادران بود؛ مادر هر کدام بزرگ‌تر، به نسبت آن فرزند را مزیت و رجحان بود. (جوینی، بی تا: ۲۹) اما بعد از مرگ پدر، ماترک آن به کوچک‌ترین پسرش می‌رسید. در واقع به موجب رسم یا سنت «مغولان زمینی که در اختیار داشتند به یک فرد فرمانروا تعلق نمی‌گرفت، بلکه بیشتر متعلق به خانواده‌ای می‌شد که خان از میان اعضای آن برگزیده شده بود. آنان با اندیشه قلمرو حکومتی با قانون ارشدیت فرزند بزرگ‌تر، آشنایی نداشتند. معمولاً کوچک‌ترین پسر زمینی را که از پدر مانده بود به ارث می‌برد و رهبری سیاسی به مردی تفویض می‌گردید که نزدیک‌ترین خویشاوند خان متوفی محسوب می‌شد و بزرگان قوريلتای که برای انتخاب خان جدید تشکیل یافته بود، صلاحیت وی را تأیید و توصیه می‌کردند.» (ساندرز، ۱۳۸۳: ۷۵)

۴

اما در خصوص افراد دیگر «ماترک مرده‌ای که وارثی نداشت به فرمانروا تعلق نمی‌گرفت بلکه به خدمه متوفی و یا بینوایان می‌رسید.» (جوینی، بی تا: ۲۵) در واقع مغولان «در مال میت، اندک یا بسیار هیچ آفریده‌ای تعرض نرسانند و تصرف در آن را شوم دانند و قسمتی از آن در خانه خویش نگذارند.» (میرخواند، ۱۳۸۰: ۳۸۱۵)

اهمیت آتش:

آتش در نزد مغولان از تقدس و احترام خاصی برخوردار بوده است از همین رو آیین خاصی را برای آن اعمال می‌داشتند. همان‌طور که بیان شد بی‌احترامی به آتش از

گناهان محسوب می‌شد و فرد خطاکار مستوجب عذاب می‌گردید. «گذاشتن کار در آتش و یا بازی کردن آتش با کارد و ... گناه بود چرا که آن‌ها می‌پنداشتند که با این کار سر آتش بریده خواهد شد.» (کارپن، ۱۳۶۳: ۴۰)

مغولان از آتش جهت پاک کردن و به عنوان ضد عفونی کننده استفاده می‌کردند «آن‌ها بر این باور هستند که آتش همه چیز را پاک می‌کند. هنگامی که سفیران و یا شاهزادگان و یا بزرگانی که به دربار آنها می‌آیند، می‌باید خود و هدیه‌هایشان از میان دو آتش بگذرند تا بدشگونی و طلسم از میان رفته و یا زهری که در درون آن باشد بی-اثر گردد.» (همان، ۴۱) و نیز درباره مردگان «هم‌خویشان و کسانی که با مرده در یک چادر زندگی می‌کردند، پس از مرگ او می‌باید خود را با آتش پاک نمایند. آنها دو کانون آتش روشن می‌کنند، در کنار هر آتش نیزه‌ای را بر زمین فرو می‌کنند و بر سر نیزه ریسمانی بسته و به پایان ریسمان تکه پارچه بغدادی می‌بندند. از میان این دو نیزه است که خویشان و هم‌نشینان و اثاثیه و گله شخصی مرده باید بگذرد. در همین هنگام در هر سو، زنی ایستاده و آبریزان ورد می‌خواند. اگر در هنگام گذشتن میان دو آتش عرابه‌ای بشکند و یا اثاثیه‌ای بر زمین بیفتد جادوگر آن‌ها را برای خود برمی‌دارد.» (همان، ۴۳ و ۹۳) هم‌چنین برطبق رسوم مغولان اگر صاعقه کسی را بکشد، همه هم-نشینان چادر آن شخص می‌باید برای پاک شدن از میان دو آتش بگذرند؛ «ولی چادر و بستر و عرابه و نمدها و جامه و هر چه که از آن صاعقه زده شده بود، کسی به آنها دست نمی‌زد چون همه آن را ناپاک و پلید شده می‌دانند.» (همان‌جا)

اهمیت آب:

آب نیز نزد مغولان اهمیت به سزایی داشت و باید از آلوده کردن آن پرهیز می‌شد. این عدم آلوده کردن دو علت داشت یکی این که مغولان معتقد بودند «آب روحی زنده است و آلوده کردن آن گناه» (مری هال، ۱۳۸۰: ۲۰) و نیز «ارواح در کنار آب‌ها و جویبارها زندگی می‌کنند» (رنه گروسه، ۱۳۶۸: ۳۶۱) پس نباید آن را آلوده کرد. دلیل دیگر را این می‌دانستند که در صورت آلوده شدن آب «رعد و برق» (جوینی، بی تا: ۱۶۱) ایجاد می‌شود. در واقع هر گونه آلودن آب اعم از شستشو، افکندن خلط بینی در

آب و ... ممنوع بود. (میرخواند، ۱۳۸۰: ۳۹۰۲ و خواندمیر، ۱۳۵۳: ۷۷) «یاسای چنگیزی برای احترام به روح آب، قدغن کرده بود کسی در آب جاری لباس یا سر و تن بشوید. مغولان باید آن قدر لباس خود را می‌پوشیدند تا پاره شود. چنگیزیان میل نداشتند کسی بگوید چیزی کثیف است و به نظر او همه چیز پاکیزه بود. روبروک می‌نویسد: زنان مغول هرگز لباس‌هایشان را نمی‌شویند و معتقدند خداوند خشمگین می‌شود و صاعقه بر سرشان نازل می‌کند، حتی ظروف خود را نیز جزء با آب داغ درون دیگ نمی‌شویند.» (رنه گروسه، ۱۳۸۴: ۱۱۵)

آن‌ها حتی کسانی را که لباس‌ها را می‌شستند کتک زده و از خود می‌رانند. (مری هال، ۱۳۸۰: ۲۰) هم‌چنین پوشاک خود را حتی در معرض باد و آفتاب آویزان نمی‌کردند تا مبادا هوا آلوده شود. (مری هال، ۱۳۸۳: ۳۳) البته نمی‌توان گفت که آنها هیچ‌گاه خود را نمی‌شستند. این گفته معقولانه‌تر و صحیح‌تر است که «در فصل بهار و تابستان کسی در آب ننشیند و ... (چرا که) در مواضع و منازل ایشان از اول بهار تا آخر تابستان اکثر اوقات باران بارد و تصاعد رعد بر حدی بود که از شدت ترس ...» (یزدی، ۱۳۸۷: ۲۱) پس نتیجه این که عدم شستشو در این دو فصل و آن هم از روی ترس از رعد و برق بوده است.

حرمت آب‌های جاری نزد چنگیزخانیان به جایی رسید که وضو و غسل مسلمانی ممنوع شد و شست و شوی البسه نیز تابع پاره‌ای شرایط بود. (رنه گروسه، ۱۳۶۸: ۱۶۳)

مارکوپولو در خصوص شستشوی نوزادان مغولی می‌گوید «مغول‌ها فقط نوزادان را استحمام می‌کردند ۷ روز پس از تولد، قوری خانوادگی را با آبی نمکین به دقت شستشو می‌دهند و قوری را از همان آب پر می‌کنند و نوزاد را با آن می‌شویند. ۷ روز بعد نوزاد را با آب نمک می‌شویند. در پایان سومین هفته نوزاد را با مخلوط شیر و آب می‌شویند. در پایان هفته چهارم نوزاد را با شیر مادرش می‌شویند تا از ناراحتی‌های پوستی در امان باشد. پس از این استحمام چهارگانه فرد مغول تا پایان عمر حمام نمی‌کند.» (مری هال، ۱۳۸۳: ۳۳)

اهمیت جهات چهارگانه:

در بین جهتهای چهارگانه، جنوب در نزد مغول از اهمیت بیشتری برخوردار بود. «به سبب بزرگداشت خورشید، سمت جنوب از جهات دیگر مهم‌تر بود و سمت چپ، مهم‌تر از سمت راست؛ زیرا جهت چرخش خورشید از چپ به راست است.» (بیانی، ۱۳۷۰: ۹) و نیز در ورودی چادرها به سمت جنوب گشوده می‌شد، و در به سمت جنوب روی پاشنه می‌چرخید. (ایل میلیونه، ۱۳۶۹: ۷۵)

همه سفیران به هنگام رفتن به سوی دربار امپراطوری در سوی چپ و در بازگشت در سوی راست جای می‌گرفتند. این رسم از لحاظ مردم آسیای میانه بسیار مهم شمرده می‌شد و با حرکت خورشید که سوی چپ با بر آمدن خورشید منطبق می‌شد پیوند داشت، بنابراین چپ محترمانه‌تر بود. (ویلتس، ۱۳۵۳: ۸۹ و کارپن، ۱۳۶۳: ۹۴) البته این بدان معنا نیست که دیگر جهات ارزشی نداشتند. مغولان در زمان عبادت «یک خادم یا نگهبان، یک پیاله از مشروب را بیرون چادر می‌برد، ۳ بار به طرف جنوب قدری از آن را بر زمین می‌ریخت و هر بار زانو می‌زد و به آتشی که همواره روشن بود نماز می‌برد. بعد مقداری از همان نوشابه را به جانب مشرق و مغرب و سپس به جانب شمال می‌ریخت و تعظیم می‌کرد. این رسم کنایه از احترام و ستایش چهار جهت جهان بوده است.» (بیانی، ۱۳۷۰: ۶-۵)

اهمیت عدد ۹:

عدد ۹ در نزد مغولان، عددی مقدس بود و این تقدس از دیرباز در خون آنان ریشه داشت. به عنوان مثال ۹ بار زانو زدن، (یزدی، ۱۳۸۷: ۱۷۲) دستور چنگیز مبنی بر ساختن تختی ۹ پایه، (میرخواند، ۱۳۸۰: ۳۷۹۴) سیاست هدیه دادن به خان به تعداد ۹ «مثلاً اگر بخواهند اسب به عنوان هدیه بدهند در ۹ بار و در هر بار ۹ اسب و یا در حقیقت ۸۱ اسب و در صورتی که بخواهند طلا بفرستند ۹ بار و هر بار ۹ قطعه و نیز پارچه و ...» (ایل میلیونه، ۱۳۶۹: ۱۰۴)

البته در خصوص عدد ۹ و کاربردش مسائل دیگری نیز مطرح کرده است از قبیل این که اغلب اعیاد و جشن‌هایشان را در نهم ماه‌ها می‌گرفتند، به خصوص نهم ماه مه که

مخصوص تقدیس گله بود؛ یا به هنگام خداحافظی ۹ بار زانو می‌زدند. (بیانی، ۱۳۷۰: ۱۰)

ترس از رعد و برق:

همان‌طور که بیان شد مغولان به دلیل عدم شناخت حوادث طبیعی، وقوع آن را نتیجه اعمال بد خود انگاشته و سعی می‌کردند با پرستش عوامل طبیعی و قربانی کردن برای آنها، خطر و شر را از خود دور کنند. آنها ترس شدیدی از رعد و برق و صاعقه داشتند و آن را نتیجه آلوده کردن آب می‌دانستند. «عادت ایشان چنان‌ست که چون برق و صاعقه بسیار افتد، آسمان و برق و صاعقه را دشنام دهند و بانگ بر آن زنند و اگر صاعقه بر چارپای افتد و بمیرد، گوشت آن نخورند و از آن تحاشی و تجنب نمایند. و زعم ایشان چنین است که چون چنان کنند، صاعقه منقطع و ناچیز گردد و دیگر مغولان خلاف این کنند و به وقت صاعقه از خانه بیرون نیایند و هراسان بنشینند.» (همدانی، ۱۳۳۸: ۱۱۷)

و نیز اگر از یک قوم شخصی را صاعقه می‌زد قبیله و خانه او را از میان خیل بیرون می‌کردند و تا ۳ سال به او اجازه نمی‌دادند به اردو بیاید؛ اگر در رمه و گله ایشان برق می‌افتاد تا چند ماه به این ترتیب عمل می‌نمودند و در ماهی که این اتفاق حادث می‌شد باقی ماه را از طعام خود نمی‌خوردند و در آخر ماه از شادی و شغف فریاد برمی‌کشیدند. (همان‌جا و جوینی، بی تا: ۱۶۲-۱۶۱ و اقبال آشتیانی، ۱۳۷۶: ۸۷)

پیش‌گوئی:

سراسر زندگی مغولان به شدت آکنده از خرافات و تلاش در دوری گزیدن از بلاها توسط جادوگری و پیش‌گوئی بوده است. «پیش از هر لشکرکشی منجم ختایی وظیفه داشت اوضاع سعد و نحس را با بررسی امعا و احشای خشک شده در آفتاب گوسفندی شکم دریده، پیش‌گوئی کند که روش معمول و رایج در میان مغولان بود.» (رنه گروسه، ۱۳۸۴: ۱۹۲) مغولان برای دور کردن شیاطین «با مالیدن خون بر روی سر اسب‌ها، ارواح خبیثه و شیاطین را می‌ترساندند.» (همان، ۱۸۲) بحث در این رابطه به دلیل گستردگی در این مقال نمی‌گنجد.

خوراک مغولان:

خوراک مغولان متناسب با زندگی عشیره‌ای آنان از «گوشت و شکار و شیر است به علاوه نمس هندی که تابستان‌ها به وفور در دشت‌ها پیدا می‌شود البته گوشت اسب و سگ و حیوانات دیگر را نیز می‌خورند و شیر اسب نیز می‌نوشند.» (ایل میلیونه، ۱۳۶۹: ۷۵) و شیر مادیان را طوری درست می‌کنند که شبیه شراب سفید می‌شود و به آن قمیس یا قمیز می‌گویند. (همان، ۷۶)

کارپنی گزارش می‌دهد که «تاتارها در خوردن و نوشیدن مانند دیگر کارهای خود بسیار ناپاک و پلید هستند.» (کارپن، ۱۳۶۳: ۴۷) در واقع مغول در عادات غذا خوردن خود مشکل پسند نبود و به قولی «هرچه را که بتوان زیر دندان گذاشت خوراک آن‌ها می‌شد؛ حتی در هنگام نیاز از خوردن گوشت انسان هم دریغ نداشتند.» (همان‌جا)

فرد مغولی در حرکت حتی بدون غذا می‌تواند زندگی را سپری کند در این موقع «غذای آن منحصر است به مقداری خون اسب که با زدن بیشتر به یکی از رگ‌های اسب بدست می‌آورد و می‌مکد.» (ایل میلیونه، ۱۳۶۹: ۷۷) در زمانی که با کمبود خوراک مواجه شوند به طور نمونه طبق دستور چنگیز «روده‌های تازه حیوان را پس از خالی کردن مدفوعات، پخته و خوردند. در واقع به دستور چنگیز، روده‌ها و خون حیوانات را نباید به دور انداخته و به جزء مدفوعات همه اعضای حیوانات باید خوراکی باشد.» (کارپن، ۱۳۶۳: ۵۸-۵۷)

طبق گزارش کارپنی «بدتر از آن ما خود دیده بودیم که آنها شپش‌های خود را هم می‌خورند و می‌گفتند که باید شپش‌ها را خورد چون آنها گوشت و خون ما و فرزندان ما را می‌خورند.» (همان، ۴۷)

در زمان غذا خوردن بر طبق رسوم اول مردان دست به طعام می‌برند بعد دیگر را به پیرمردان و زنان می‌دهند، استخوان و اعصاب حیوان نیز به اطفال می‌رسد. (هاردل‌مب، ۱۳۸۱: ۹) هم‌چنین باید اضافه کرد که اندازه تکه‌های گوشت بریده شده متناسب با احترامیست که برای شخص دارند. از دیدگاه آنان حرام کردن خوراک و

نوشابه از گناهان بزرگ می‌باشد؛ برای همین است که پیش از انداختن استخوان جلوی سگ، آنها مغز استخوان را در می‌آورند و می‌خورند. (کارپن، ۱۳۶۳: ۴۸-۴۷)

درخصوص غذای خان، مارکوپولو مشاهدات خود را چنین می‌نگارد «بسیاری از اشراف و سرداران مورد اعتماد خان بزرگ روی دهان و بینی خود را با پارچه‌های زربفت می‌پوشانند زیرا نفس آنها نباید با غذا و مشروبات خان برخورد داشته باشد. وقتی خان اراده می‌نوشیدن می‌کند تمامی آلات موسیقی که در تالار وجود دارند شروع به نواختن می‌کنند. زمانی که خان جام خود را در دست می‌گیرد سرداران و دیگر حاضران به حالت احترام به زانو می‌افتند و این کرنش هر زمان که خان مشروب می‌آشامد انجام می‌گیرد. هم‌چنین هیچ سردار و فرماندهی بدون حضور نخستین زنش که با دیگر زنان غذا می‌خورد در این مراسم حاضر نمی‌شود.» (ایل میلیونه، ۱۳۶۹: ۱۰۲)

بیماری:

برخورد مغولان با فرد مبتلا به بیماری بستگی به این داشت که وی به طور طبیعی بیمار شده باشد یا آن که ارواح در او حلول کرده باشند. شیوه درمان نیز متناسب با نحوه بیمار شدن متفاوت بود. از آنجایی که مغولان خرافاتی بودند بیشتر اوقات بیماری را ناشی از ارواح می‌دانستند مثلاً اگر کودکی بیمار می‌شد بتی درست کرده و بر بالین کودک می‌بستند (کارپن، ۱۳۶۳: ۳۸) و یا در دو طرف بستر بیمار شمشیرهای براق قرار می‌دادند. (اشپولر، ۱۳۸۴: ۱۸۰)

هرگاه یکی از مغولان سخت بیمار و نزدیک به مرگ می‌شد نیزه‌ای که بر آن پارچه سیاه پیچیده در جلوی چادر وی بر می‌افراشتند و دیگر کسی حق ورود به درون چادر او را نداشت. «هنگام جان‌کندن، همه از او دور می‌شوند، چون کسی در نزدیکی وی باشد دیگر حق ورود به اردو رئیس قبیله و یا اردوی امپراتور را ندارد، مگر پس از هلال نو.» (کارپن، ۱۳۶۳: ۴۱) اگر بیمار از اشراف بود پنجاه سوار در اطراف خیمه وی می‌تاختند و برای دفع شیاطین نیزه‌های خود را به حرکت در می‌آورند. (اشپولر، ۱۳۸۴: ۱۸۰)

مغولان هم‌چنین می‌پنداشتند که با دعا می‌توانند بیماری را از شخصی به شخص دیگر منتقل کنند روایت شده که چون قآن بیمار شد «تولوی خان بر بالین او آمد و قامات (کشیش مغولی و ساحر و جادوگر) چنان که عادت ایشان است افسون خوانده بودند و رنج او را بر آب در کاسه چوبین شستند. تولوی خان از فرط محبتی که با برادر داشت آن کاسه را برگرفت و به نیازی تمام گفت: ای خدای جاوید، تو می‌دانی که گر گناه است من بیشتر کرده‌ام چه در فتح ولایات، خلاق را بی‌جان گردانیدم و زنان و فرزندان ایشان را اسیر کرده گریانیدم و اگر به جهت خوبی و هنرمندی، او کتای قآن را می‌بری من خوب‌تر و هنرمندترم، او را ببخش و مرا به عوض او ببر این سخنان گفته، آن آب را بخورد. قآن شفا یافت و او اجازت خواسته روان شد و بعد از چند روز رنجور شد و وفات یافت.» (بناکتی، ۱۳۷۸: ۳۹۹)

آداب تدفین:

تدفین مردگان نیز نزد مغولان رسوم خاصی داشت. مغولان را در حالت چمباتمه و با هدایای فراوان خاک می‌کردند. علاوه بر این هدایا، کاسه‌ای پر از گوشت و کوزه‌ای مملو از شیر مادیان درون قبر قرار می‌دادند. حتی بینوایان نیز می‌کوشیدند تا مقدار کافی گوشت در قبر متوفی قرار دهند. ثروتمندان می‌توانستند طلا و نقره، ردا و پارچه‌های فراوان با مرده خاک کنند. آنگاه پوست اسب نری را که در آن پر شده بود، بر روی قبر قرار می‌دادند. (قدیانی، ۱۳۸۴: ۷۷ و اشپولر، ۱۸۲)

اما تفسیر کامل‌تر را از زبان کارپنی بدین صورت بیان شده «پس از مرگ کسی اگر از بزرگان باشد او را پنهانی در بیابان هر جا که شده خاک می‌کنند. مرده را با یکی از چادران وی با تشتی پر از گوشت و جامی پر از شیر مادیان که در میان آن گذاشته شده و یک مادیان با کره خود و یک اسب با افسار و زین زرین به خاک می‌سپارند. اسب دیگری را کشته و گوشت آن را می‌خورند و پوست آن را با کاه انباشته و بر دو یا چهار تکه چوب می‌گذارند و این برای آن است که مرده در آن جهان بتواند چادری داشته و از شیر مادیان و اسب سواری بهرمنند گردد. استخوان‌های اسب قربانی را برای آسایش روان مرده در آتش می‌سوزانند. و نیز برای آسایش روان خود پس از مرگ،

بوته‌ای را کاشته و دستور می‌دادند که کسی از آن بوته حق چیدن چیزی نداشته باشد و اگر کسی از آن شاخه‌ای بچیند او را لخت کرده و شلاق می‌زدند. عرابه‌ای که برای بردن مرده به کار می‌رود پس از خاکسپاری خرد می‌کنند و کسی جرأت ندارد که تا پایان نسل سوم از مرده نام ببرد.» (کارین، ۱۳۶۳: ۴۲-۴۱)

وی نوع دیگری از تدفین را نیز شرح می‌دهد «پاره‌ای از بزرگان پنهانی به بیابان رفته و چندین دسته علف را می‌کنند، سپس چاله بزرگی کنده و در جدار چاله حفره‌ای می‌کنند و در آن جا زیر مرده، برده مورد توجه او را می‌گذارند و برده را مدت زمانی در آن جا نگاه می‌دارند، سپس او را بیرون کشیده تا بتواند چند نفسی بکشد و این را سه بار تکرار می‌کنند. اگر سرانجام برده زنده بماند او دیگر کاملاً آزاد می‌گردد و در خانه و خانواده مرده شخصیت برجسته‌ای می‌گیرد.» (همان، ۴۲)

مارکوپولو در خصوص محل دفن خانان مغول می‌گوید «باید دانست که خان‌های نژاد چنگیز همگی در کوهی به نام آلتائی مدفون‌اند و این رؤسای بزرگ در هر نقطه ولو به فاصله صد روزه راه هم بمیرند برای دفن به این کوه آورده می‌شوند. چیز شگفت‌انگیز دیگر آن است که هرگاه جسد یکی از خان‌ها را برای دفن به طرف این کوه حرکت بدهند در طول راه، حتی اگر از چهل مایلی نیز باشد، همراهان جنازه همه کسانی را که در سر راه حمل جسد ببینند با شمشیر می‌کشند و به ایشان می‌گویند بروید و در دنیای دیگر به خان خود خدمت کنید! ... وقتی منگوقاآن مرد، بیش از بیست هزار مرد که در سر راه تشییع جنازه وی دیده شد کشتند.» (ایل میلیونه، ۱۳۶۹: ۷۴)

در مراسم سوگواری وقتی مردی می‌مرد هر یک از خویشاوندانش، گوسفندی یا اسبی می‌کشت و به دور چادری که نعش مرده در آن بود ۷ بار می‌گرداند و در سوگ او فریاد بر می‌آورد. این سوگواران چهره‌های خود را با کارد زخمی و خونین می‌ساختند؛ این یک شیوه خون‌گریستن بود. (ساندرز، ۱۳۸۳: ۳۰)

اما معروف‌ترین مراسم تدفین و عزاداری مربوط به چنگیز و هلاکو می‌باشد که در اکثر منابع ذکر آن آمده است. جسد چنگیز را طی تشییع جنازه باشکوهی به کوه مقدس بورقان قلدون، در سرچشمه رودهای اونون و کرون، در مغولستان بردند و در محلی سری به خاک سپردند. «در آن جا به سال ۱۲۲۹ م اوگتای قربانی‌های مفصلی کرد و

۴۰ دوشیزه کنیز، و همین اندازه اسب به آن دنیا فرستاد تا آنجا به سرور خود بپیوندند. (همان، ۶۷) و فرمان داد که بنابر رسم مغول مدت ۳ روز غذا به ارواح مقدس پدر متوفایش بدهند. برای این کار در خانواده‌های نوپانها و سرداران نامی زیباترین و خوبی‌ترین دختران را به تعداد ۴۰ نفر ...» (رنه گروسه، ۱۳۶۸: ۴۰۸)

در مراسم تدفین هلاکو، در «جزیره شاهد» واقع در دریاچه ارومیه، «برای آخرین بار یک شاهزاده مغول با گروه ملتزمینی از بردگان و زنان جوان که بر سر گورش قربانی شدند به ابدیت پیوست.» (ساندرز، ۱۳۸۳: ۱۲۸)

بعد از مرگ یک فرد، همسران متوفی و حداقل بازماندگان فرمانروایان هدایایی به رسم تسلیت دریافت می‌داشتند. مغولان به نشانه عزاداری لباس‌های مخصوص می‌پوشیدند و همسران مرد متوفی مدت ۴ هفته برای شوهر خود عزاداری میکردند. (قدیانی، ۱۳۸۴: ۷۸ و اشپولر، ۱۳۸۴: ۱۸۳-۱۸۲)

نتیجه گیری:

در پژوهش حاضر از آداب و رسومی صحبت شد که مغولان در زندگی خود آنها را به کار می‌بردند. همان‌طور که بیان شد بسیاری از این رسوم، وابستگی تام با نوع زندگی بیابانگردی آنها داشت و جزء لاینفک زندگی مغولان صحرائورد نامتمدن بود. در این میان بعضی از رسوم، پیوند اساسی با دین و خدایان آنها داشت. آیین شمنیزم در طول زندگی مغولان جاری بود و مراسم عبادی و قربانی‌ها و ... در برابر خدایان و بت‌هایشان ناشی از همین امر بود. مغولان مانند بسیاری از اقوام گذشته - به خصوص اقوام قبل از ظهور اسلام - اجرام آسمانی را می‌پرستیدند، بت می‌ساختند و برایش قربانی می‌کردند و در انجام مراسم‌ها دقیق بودند تا به واسطه سهل‌انگاری، ناخشنودی آنها را موجب نشوند.

بعضی از آداب و رسوم مغولان ناشی از عدم شناخت آنها از محیط زندگی و حوادث طبیعی آن منطقه بود مثل رعد و برق فصلی که عدم آشنایی، سبب ایجاد ترس از حوادث بود و در نتیجه تلاش در جهت از بین بردن آن بودند. همان‌طور که رفت آنها رعد و برق را ناشی از آلوده شدن آب می‌دانستند و از ترس رخداد آن، سعی در حفظ

پاکی آب داشتند؛ سنی از این قبیل در میان مغول بسیار بود. از آنجایی که مغولان اقوامی خرافاتی بودند، زندگی‌شان با سحر و جادو گره خورده بود و بر اساس همین قاعده، آداب و رسوم خاصی را به مرحله اجرا می‌گذاشتند مثلاً در مواجهه با بیماری‌ها. سنن اصیل مغولی تا زمانی پابرجا بود که آنها با اقوام، ملیت‌ها و مذاهب دیگر برخورد و آمیزش نداشتند. بعد از آن به مرور زمان و به واسطه زندگی در کنار آنها و نیز دور شدن از زندگی بیابانگردی و سکونت در شهرها، در رسوم آنها تغییراتی رخ داد. زمانی که با مسلمانان برخورد کردند - البته بعد از غارت و وحشیگری در خاک ایران - در مواردی تابع سنن اسلامی - ایرانی شدند مثلاً در امر وضو ناچار دیگر از آب برای شستشو استفاده می‌کردند و یا ذبح گوسفند به طریق اسلامی و ...

به هر شکل قوم مغول با تمام آداب و سنن خاص خود در تمدن اسلامی، مستحیل شد و جانشینان چنگیز در ایران، بیشتر پیرو فرهنگ و تمدن ایرانی - اسلامی شدند. البته شاخه‌های دیگر مغول که در شمال روسیه و چین ساکن شدند سرنوشتی دیگر یافتند.

منابع:

اشپولر، برتولد، (۱۳۸۴)، تاریخ مغول در ایران، محمود میر آفتاب، تهران: علمی و فرهنگی، چاپ هشتم.

اقبال آشتیانی، عباس، (۱۳۷۶)، تاریخ مغول و اوائل ایام تیموری، ج ۱، تهران: نامک.

آیتی، عبد الحمید، (۱۳۷۲)، تحریر تاریخ و صاف، تهران: موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، چاپ دوم.

بناکتی، داود بن محمد، (۱۳۷۸)، تاریخ بناکتی، به کوشش جعفر شعار، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، چاپ دوم.

بیانی، شیرین، (۱۳۷۹)، مغولان و حکومت ایلخانی در ایران، تهران: سمت.

- بیانی، شیرین، (۱۳۷۰)، **دین و دولت در ایران عهد مغول**، ج ۱، تهران : مرکز نشر دانشگاهی، چاپ دوم.
- پرشرون، موریس، (۱۳۶۹)، **چنگیزخان سیاستمداری زبردست و لشکرکشی خونخوار**، علی اقبالی، تهران: جاوید.
- تسف، ولادیمیر، (۱۳۸۳)، **نظام اجتماعی مغول**، شیرین بیانی، تهران : علمی و فرهنگی، چاپ سوم.
- تسف، ولادیمیر، (۱۳۷۶)، **چنگیزیان**، شیرین بیانی، تهران : اساطیر، چاپ سوم.
- تیموری، ابراهیم، (۱۳۷۷)، **امپراطوری مغول و ایران**، تهران : دانشگاه تهران.
- جوینی، عطاملک، (بی تا)، **تاریخ جهانگشای جوینی**، مجلدات ۱ و ۲ و ۳، تهران : بامداد، چ دوم.
- خواند میر، غیاث الدین حمام الدین حسینی، (۱۳۵۳)، **حبیب السیر**، ج ۳، زیر نظر محمد دبیر سیاقی، تهران : خیام، چاپ دوم.
- دستغیب، عبدالعلی، (۱۳۶۷)، **هجوم اردوی مغول به ایران**، تهران : علم.
- ساندرز، جان. جوزف، (۱۳۸۳)، **تاریخ فتوحات مغول**، ابوالقاسم حالت، تهران : امیرکبیر، چاپ چهارم.
- سمرقندی، کمال الدین عبدالرزاق، (۱۳۷۲)، **مطلع سعدین و مجمع بحرین**، ج ۱، به اهتمام عبدالحسین نوائی، تهران : موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، چاپ دوم.
- قدیانی، عباس، (۱۳۸۴)، **تاریخ فرهنگ و تمدن ایران در عهد مغول**، تهران : فرهنگ مکتوب.
- کارپن، پلان، (۱۳۶۳)، **سفرنامه پلان کارپن**، ولی اله شادان، تهران : یساولی.
- گروسه، رنه، (۱۳۸۴)، **تاریخ مغول (چنگیزیان)**، محمود بهفروزی، تهران : آزاد مهر.
- گروسه، رنه، (۱۳۶۸)، **امپراطوری صحرائوردان**، عبدالحسین میکده، تهران : علمی و فرهنگی، چاپ سوم.

- لمب، هارولد، (۱۳۶۸)، چنگیزخان مغول فرمانروای سرزمین های سوخته، ابوطالب صارمی، تهران: آموزش انقلاب اسلامی، چاپ سوم.
- لمب، هارولد، (۱۳۸۱)، چنگیز خان، رشید یاسمی، تهران: امیرکبیر، چاپ چهارم.
- مورگان، دیوید، (۱۳۸۰)، مغول ها، عباس مخبر، تهران: مرکز، چاپ دوم.
- میر خواند، محمدبن خاوندشاه، (۱۳۸۰)، تاریخ روضه الصفا، ج ۵، تصحیح جمشید کیان فر، تهران: اساطیر.
- میلیونه، ایل، (۱۳۶۹)، سفرنامه مارکوپولو، سید منصور سجادی و آنجلا دی جوانی رومانو، تهران: بوعلی.
- ویلتس، دوراکه، (۱۳۵۳)، سفیران پاپ به دربار خانان مغول، مسعود رجب نیا، تهران: خوارزمی.
- هال، مری، (۱۳۸۰)، امپراطوری مغول، نادر میر سعیدی، تهران: ققنوس.
- هال، مری، (۱۳۸۳)، سفرهای مارکوپولو، فرید جواهر کلام، تهران: ققنوس.
- همدانی، رشیدالدین فضل‌اله، (۱۳۳۸)، جامع التواریخ، ج ۱، به کوشش بهمن کریمی، تهران: اقبال.
- یزدی، شرف‌الدین علی، (۱۳۸۷)، ظفرنامه، ج ۲، مصححین سید سعید میر محمد صادق و عبدالحسین نوائی، تهران: کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی.
- یوان چائو پی شه (۱۳۸۲)، تاریخ سری مغولان، شیرین بیانی، تهران: دانشگاه تهران، چاپ دوم.